

در مرگ جانیان وطن فروش ماتم روا نیست!

داغ ترین خبر طی شانزده ساعت گذشته، از دیروز ساعت شش شام به وقت کابل تا همین ساعتی که من این مقاله را مینویسم موضوع کشته شدن ربانی، رهبر جمعیت اسلامی، رئیس شورای عالی صلح و رئیس جمهور اسبق افغانستان است که تقریباً در هر روزنامه، سایت انترنتی، رادیو و تلویزیون افغانی و غیر افغانی انعکاسات آن را مشاهده میکنیم.

این موضوع، همانطوری که همه شاهد و ناظر هستیم در جامعه ما با ارزیابی های مختلف روبرو شد. در رابط با نظریات متعلقین و خویش و قوم و اعضای جمعیت و کسانی که به نحوی به ربانی ارادت داشتند یا به شکلی مورد لطف ایشان در سه ساختار سیاسی سابق الذکر یا در زندگی خصوصی قرار گرفته اند و به طریقی در زندگی خود را مدیون او می دانند، چیزی نمی گویم؛ زیرا برخورد و قضاوت چنین انسان هائی نه تنها در مورد ربانی، که در باره هر دوست یا عزیزى که فوت می شوند، روشن است. علت آن هم این است که: "دوغ هیچ کسی ترش نیست" و یا اینکه: "بچه هر خارپشتی به نظرش مخمل میاید."

نظرات دیگر مربوط به عوام است که بر طبق عرف و عادات و عقاید دینی شان در مورد هر کسی که میمیرد بطور عام به این باور هستند که: کسی که میمرد گلیم خود را جمع میکند، بنابراین پشت مرده گپ زدن کار خوبی نیست. برخی ها هم از قرآن و رسول نقل قول های میکنند و میگویند که هر کاری که کرد گذشت و رفت؛ یعنی آن کار گذشت و او هم مرد. پشت مرده حرف زدن غیبت است و غیبت یعنی گوشت برادر مرده خود را خوردن. از یکی از همین هموطنان ما که همواره میکوشد ژست انسان نیکخواه و خیراندیشی را بخود بگیرد، دیروز شنیدم که به یک جمع چهار نفری میگفت: حرف زدن پشت مرده وقاحت و فضولی است. دیگری میگفت: تنها خدا میداند کی خوب است و کی بد و ...

طبیعیست که چنین برخوردها و اعتقادات در بسا حالات حرف های خوبی هستند، اما نه در همه حالات و در مورد هر کس. در هر جامعه ای که بنگریم انسان هائی را می بینیم که در درجات و مراتب مختلف از نظر اجتماعی - سیاسی - فرهنگی - اقتصادی -

اخلاقی قرار دارند و این انسان ها هر کدام نظر به موقف اجتماعی - سیاسی - اخلاقی - اقتصادی خویش در جامعه تأثیراتی بر زندگی فردی و اجتماعی مردم دارند. دهقانی عادی و فقیری را در نظر بگیرید که در طول عمر پر مشقت خویش مصروف کار و زندگی خود بوده و با مردم در منتهای هارمونی زندگی نموده است. اگر اینجا یا آنجا با این فرد یا آن فرد مشکلی پیدا کرده و میان او و آن فرد رنجشی بوجود آمده اول، این رنجش که در نتیجه خسارتی به حق یا حقوق فردی ایجاد شده، نظر به موقف و کار این دهقان - اگر بپذیریم که در پیدایش آن رنجش تقصیر آن دهقان بوده باشد - رنجش یک فرد است که میشود گفت: " گم کو. اقه سخت نگی. کاری بود، شد. آدمی بدی نبود. گذشت خوب چیز اس و ... " اما با انسان های مانند تره کی و امین و کارمل و نجیب و دارودسته آن ها و رهبران و فعالین احزاب اسلامی که طی این همه سال در تباهی کشور و مردم ما نقش غیر قابل انکار داشته اند، نمیتوانیم مانند آن دهقان برخورد کنیم. تأثیر کار آن دهقان که یک مقدار از آب زمیندار همجواریش را بدون اجازه و موافقه او استفاده کرده است با تأثیر کار انسان های مانند نجیب و امین و کارمل و ملا عمر و سیاف و ربانی و خلیلی و ظاهر و نادر و ... یکسان نیستند. یکی حق آبه ای یک فرد را ضایع کرده و دیگری یک ملت را خاک و خون کشانده است و یک کشور را به ویرانه تبدیل کرده و حالتی را موجب گردیده که چندین نسل دیگر باید عواقب تلخ و ناگوار آن را تجربه کنند.

امروز صبح در تلویزیون آقای عمر خطاب برنامه " خانه و خانواده " را تماشا میکردم. مسئول برنامه، آقای تیمور شاه حسن، ضمن حرف های زیادی میگوید که نگذارید پاکستانی های " دال خور " شخصیت های بزرگ ما را بکشند! حرف بسیار خوبی است، اما مگر همین شخصیت های بزرگ ما سالیان سال بر سر خوان همین پاکستانی های دال خور نه نشسته بودند و از سفره های رنگین همین پاکستانی ها تغذیه نمی کردند و به دستور همین پاکستانی ها صد ها افغان هموطن صدیق و آزاده و متدین ما را ترور نمی کردند؟ انسان های مانند شمس الدین مجروح، عبدالحکیم کتوازی، الحاج عبدالقیوم رهبر و ده ها شخصیت ملی و مبارزی دیگر که به اشاره همین رهبران ترور شدند یکی هم با شوروی و دولت دست نشانده آن همکاری نداشتند. آن روزها این استغاثه ها و این فریاد ها کجا بود؟ چرا یکی در آن روز ها لب به اعتراض نگشود؟ برای اینکه آن ها ربانی نبودند؟

من یقین دارم که اگر فردا دوستم و خلیلی و مردانی مانند اینها هم بمیرند یا کشته شوند این دوستان ما خواهند گفت به حق اینان دعا کنید؛ زیرا این عمل یک عمل انسانی و اسلامی است. اینها قتل های عامی را که دوستم به دستور کارمل و نجیب در گوشه، گوشه کشور ما مرتکب شده است، فراموش خواهند کرد. یا قتل های فجیع ماه های اول

آمدن احزاب اسلامی به افغانستان پس از سقوط نجیب را! آیا در این همه ویرانی و کشتار و بزرگترین بحران تاریخ کشور ما تنها یک نفر و یک حزب مقصر بود؟ هر یک از اینها را اگر مشخص کنیم و بگوییم: تنها همین یکی مقصر است، باور کنید که آخرین لگد را به نعش وجدان نیمه مرده خود خواهیم زد! ربانی در این وقت رئیس تنظیم جمعیت اسلامی و رئیس حکومت و دولت بود. کدام انسان بیدار و باوجدان میتواند چنین حکمی را صادر کند که او در این همه وحشت و کشتار و ویرانی و تباهی و خواری کشور و مردم دست نداشته است و انسان بی گناه و مستوجب دعا و خدا بیامرزی است؟ یا حکمتیار و احمدشاه مسعود و سیاف و مزاری و فهمیم و محسنی و دیگرانی از این رسته و دسته؟ آیا این همه تباهی ها قابل بخشش هستند؟ خدا حق خویش را میبخشد، ببخشد؛ ولی حق الناس چه؟ حق این همه یتیم و بیوه و مستمند و بینوائی که نان شان طی این همه سال بخاطر جاه طلبی های این خونخواران در خون تر است و روح و روان شان افسرده و ملول چه؟ شهرکابل مال یک انسان نبود که با دل کلان بگوید: خیر است، چیزی که شدنی بود، شد! این شهر به همه مردم این شهر و کشور تعلق داشت. پدر و مادر و پسر و دختر و خواهر و برادر یکی کشته نشده که بگوید صبر میکنم، شاید رضای خدا همین بود! دل میلیون ها انسان از دست این ها داغ داغ است!

خلق و پرچم به چهار کتاب کافر بودند و به حکم سرشت و خوی بد و عقیده غیرانسانی که داشتند مرتکب صد ها جرم و جنایت و خیانت به مردم و کشور شدند؛ این ها که مسلمان بودند و صلوة رحم داشتند، چرا دست به این همه جنایت و تخریب و خیانت زدند؟ مگر دوره چهار ساله حکومت ربانی و آن همه جنگ های میان تنظیمی هراس انگیز شقاوت بار این انسان های بی رحم را فراموش نموده اید؟ آیا فکر نمی کنید که اگر این ها کمی از خود خواهی ها و قدرت طلبی های خود میکاستند و به خاطر ملک و ملت با هم کنار میامدند، طالبی ظهور میکرد؟ یا القاعده در کشور ما جا میگرفت و بالاخره پای بیشتر از چهل کشور جهان به تعقیب القاعده به ملک ما کشیده میشد؟ به جامعه تان نگاه کنید! آیا در دوران های قبل از کودتای خلق و پرچم این همه کودکان بدبخت بیکار و بی روزگار، این همه زورگوی خودسر، این همه چور و چپاول و اختطاف و تجاوز به زنان و اطفال مردم در کشور ما وجود داشت؟ اگر این ها واقعاً انسان های نیک و خداترس و میهن پرست میبودند، آیا ما امروز با این همه مشکل روبرو میشدیم؟ فکر نمی کنید که اینها امید و اعتماد و اطمینان میلیون ها انسان را تنها بخاطر جیفه دنیای ناپایدار و چهار سال قدرت به بازی گرفتند؟ کاری که یک انسان واقعاً خوب هیچگاه بدان دست نمیزد!!

مگر همین ها - از جمله همین ربانی - نبودند که در خانه خدا، والاترین مکان برای مسلمانان، در قرآن، کتاب آسمانی شان، نوشتند و تعهد کردند که دیگر باهم جنگ نمی کنند و هنوز رنگ نوشته و امضای شان خشک نشده بود که باز هم به مخاصمه و جنگ با همدیگر برخاستند و باز هم نفاق و کشتن و زدن و بستن و بردن را آغاز کردند؟ یا ربانی در این سند امضا نکرده بود و تعهدی برای قطع خصومت و جنگ، و تأمین صلح نسپرده بود؟!

میگوئید پشت مرده حرف نزنید، کار اسلامی نیست! خوب، ما دهن میبندیم؛ ولی با تاریخ چه کار میکنید؟ در وقت نوشتن تاریخ هم، وقتی وقایع این دوره سی ساله را مینویسید، و وقتی با کارنامه های ربانی و امثالهم رسیدید، چه مینویسید؟ مینویسید که چون او مرده است، در باره او حرف نمی زنیم، زیرا حرف زدن پشت مرده اسلامی و اخلاقی نیست؟ این اخلاق و اسلامی که شما مردم را اینقدر به رعایت آن دعوت میکنید، گاهی فکر کرده اید که ربانی ها چقدر پابند این حرف ها بوده اند؟ یا اخلاق تنها نرم حرف زدند است و اسلام تنها ذکر نام خدا و تسبیح گشتاندن و روزه گرفتن و نماز خواندن و قبل از هر صحبت یک دو آیت از قرآن را گردان کردن و دیگران را تکفیر کردن و خود را مجاهد خواندن است؟ بگذارید و بیائید این حق و احترام را به مجاهدین حقیقی که نه گور های شان پیدا است و نام های شان را کسی بر زبان میراند و نه کسی به دلپرسی زن و فرزند شان میرود و نه از زندگی و حال و روز آل و عیال شان کسی آگاه است، بدهیم و دین خویش را به این سالاران واقعی و بی مدعای آزادی و استقلال افغانستان ادا کنیم!

به زندگی دیروز و امروز این موسیچه های بی گناه مختصر نظری بیفکنید! آیا تفاوتی میان زندگی سی - سی و پنج سال پیش اینها، از لحاظ مالی، پولی و اقتصادی، با زندگی امروز شان به مشاهده نمی رسد؟ این همه ثروت از کجا آمد؟ گفته علی است که تا کوخی ویران نشود کاخی آباد نمیشود! چقدر کوخ باید ویران شده باشد، تا این کاخ ها آباد شوند؟

سیاف ادعا میکند که ما جهاد کرده ایم و حق و حقوقی بر این ملت داریم! ربانی و امثال وی هم با همین دیدگاه به چپاول دارائی های عامه و ثروت های ملی پرداختند، بدون این که به این اصل اسلامی به عنوان یک مسلمان توجه کنند که اول، جهاد در قرآن تنها به راه و برای خداست (جهاد فی سبیل الله). اگر این جهاد به راه خدا بود، پس این معاوضه، آنهم با مردم، برای چیست؟ اگر این جهاد به راه خداست، پس این حق از کجا سر بدر آورد؟ و دوم، اگر معاوضه میکنید باید معاوضه تان معاوضه باشد به تناسب توان مردم! آیا این معاوضه به تناسب توان مردم است؟

از دیدگاه دین و در نظام حقوقی اسلام، از آنجائی که جامعه ما یک جامعه اسلامی است و با خیلی از مسائل و قضایا با دید دینی برخورد می کنند، دو گونه حق وجود دارد: یکی حق الله و دیگری حق الناس. حق خدا را به خدا میگذارید، بگذارید! اما حق مردم را به چه حق به این ها میبخشید؟

در امریکا در همین روز ها قرار است یک مرد امریکائی را به جرم قتل یک انسان، فقط یک انسان، اعدام کنند، ولی ما، باوجودی که هر یک از این انسان های درنده خو و قسی القلب در قتل هزاران انسان دست داشته اند، شهر ها را ویران نموده اند و یک ملت را در سوگ نشانده و بدبخت کرده اند، اجازه نداریم که بگوئیم: " خدا نبخشیش!" یا اجازه نداریم بگوئیم: " بالاخره عدالت خدائی در مورد یکی از این ها به اجرا در آمد و مردار شد!"

من، اگر چه عمل ترور و کشتن و بستن را به هر شکلی که باشد سخت محکوم میکنم، ولی در مورد آنانی که طی این همه سال بدون ترس از خدا و حیا از مردم و پروا از ندای وجدان و احساس مسؤولیت صرف بخاطر پول و قدرت دست به کشتار هزارها انسان هموطن خود زده اند و بدون ترس از روز جزا به مال و دارائی های مردم دست برده خلاف منافع مردم و کشور در خدمت بیگانه ها قرار گرفته اند به این باورم که اینها نه تنها مستحق هیچ دعای خیری نیستند، بلکه به هر شکل و بدست هر کسی که کشته می شوند عدالتی است که در مورد این ها به اجرا درمیاید!